

Predigt am 4. Sonntag vor der Passionszeit, 9.2.2025
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK), Pfr. Gerhard Triebe

Matthäus 14,22-33:

- بلافاصله پس از آن، عیسی به شاگردانش فرمود که سوار قایق شده، به آن طرف 22 دریاچه بروند. اما او خود همانجا ماند تا مردم را روانه خانه هایشان نماید پس از آن، عیسی بر فراز تپه ای رفت تا به دعا بپردازد. شب فرا رسید و شاگردانش 23-24 در دریاچه دچار زحمت شدند، زیرا باد مخالف تند بود و قایق پیش نمیرفت اما نزدیک ساعت چهار صبح، عیسی در حالی که روی آب راه میرفت، به آنها نزدیک 25 شد.
- ایشان از ترس فریاد برآوردند، چون گمان کردند که روحی میبینند 26
«اما عیسی بی درنگ ایشان را صدا زده، گفت: «نترسید، من هستم 27
پطرس جواب داد: «ای سرورم، اگر حقیقتاً شما هستید، دستور فرمایید من هم روی آب راه 28
» بروم و پیش شما بیایم
عیسی فرمود: «بسیار خوب، بیا!» پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب راه افتاده، به 29
طرف عیسی رفت
اما وقتی به اطراف نگاه کرد و موجهای بلند را دید، به وحشت افتاد و شروع کرد به 30
«افرو رفتن در آب. پس فریاد زد: «سرورم، نجاتم ده
عیسی فوری دست خود را دراز کرد و او را از آب بیرون کشید و فرمود: «ای کم ایمان 31
چرا شک کردی؟
وقتی سوار قایق شدند، باد قطع شد 32
سایرین که حیرت زده بودند، او را پرستش کرده، به پای او افتادند و گفتند: «واقعاً که 33
» شما فرزند خدایید

جماعت عزیز، در این داستان ما یک آموزش شنا بسیار ویژه می گیریم. این یک دوره برای شناگران آزاد یا تفریحی نیست، بلکه یک دوره برای شناگران با ایمان است. و همه ما گاهی اوقات ایمان خود را در مشکل می یابیم، به خصوص زمانی که همه چیز در اطراف ما تاریک است، مثل اینکه اینجا هستند و ما یک باد مخالف قوی را احساس می کنیم. در این مورد، شاید برای ما فایده چندان نداشته باشد که تعلیمات خود را بدانیم و به کتاب مقدس تسلط کامل داشته باشیم. در چنین تاریکی و چنین بادهای مخالف، باید بارها و بارها تجربه کنیم که آنچه می دانیم درست و به همان اندازه معتبر است، در غیر این صورت ایمان ما تزلزل خواهد کرد.

به نظر می رسد دوازده شاگردی که در آن زمان با عیسی سفر می کردند همین احساس را داشتند ظاهراً این بخشی از انسانیت ماست که در تسلیم بی قید و شرط خود به خدا و توکل به او و راهنمایی های او مشکل داریم. دانش به تنهایی کافی نیست. شاگردان می دانستند - آنها به تازگی آن را با او تجربه کرده بودند: عیسی می تواند جذامی ها را شفا دهد، افرادی که در آن زمان هیچ امیدی به شفا یا بهبودی برای آنها وجود نداشت. در آنجا بودند که او یک مرد فلج، دو نابینا و یک مرد لال را شفا داد. و درست قبل از عبور از دریا، آنها با شگفتی نظاره کردند که عیسی به 5000 نفر با پنج قرص نان و دو ماهی غذا داد.

آنها همه اینها را می دانستند، نه تنها در مورد آن اطلاعات نظری داشتند، بلکه آن را با چشمان خود دیده بودند و با گوش خود شنیده بودند. و نان و ماهی مستقیماً از دستانشان رد شده بود. و با این حال

این دانش و تجربه به دست آمده تا کنون کافی نیست. اکنون که در دریا در مضیقه هستند و به ابزاری که برای غلبه بر بحران عادت کرده اند به پایان رسیده اند، همه چیز از انگشتانشان می لغزد. آنچه آنها اکنون به آن نیاز دارند تجربه جدید نزدیکی و محبت خداوند است

1

و این اولین چیزی است که می شنوند: او به کمک مردم خود می آید. به خودی خود، هیچ چیز غیرعادی در مورد آنچه برای شاگردان اتفاق می افتد وجود ندارد. بسیاری از آنها ماهیگیر هستند. بنابراین آنها در برخورد با باد و امواج باتجربه هستند، می دانند چگونه کشتی را مانور دهند و آن را در مسیر نگه دارند. سفر در شب نیز بخشی از کار آشنای آنهاست. اما این بار تمام ترفندها و ترفندهای آشنا با شکست مواجه می شوند. مدیریت بحران اغلب ثابت شده هیچ فایده ای ندارد. هیچ پیشرفتی ندارند. از این طریق نمی توان به ساحل رسید. زمین زیر آنها می لرزد و هیچ زمینی در چشم نیست. اگر اکنون قایق زیر قدرت امواج بشکند، آن وقت همه چیز تمام خواهد شد.

چگونه به این وضعیت رسیدید؟ نه برای سرگرمی و بازی؛ آنها نمی خواستند در نیمه شب یک سفر قایق های مهیج داشته باشند. بحران در روند عادی کار آنها به وجود نیامد. آنها تنها به این دلیل که از عیسی پیروی کردند، به این وضعیت ناامید کننده رسیدند. بدون او مطمئناً از این شب طوفانی در امان بودند. بله، حتی به نظر می رسد که عیسی نیز چنین خواسته است. بالاخره او بود که آنها را مجبور کرده بود بدون او سوار قایق شوند و از دریاچه عبور کنند. او می خواست اول با بقیه بماند با آن 5000 نفری که به تازگی درباره خدا با آنها صحبت کرده بود و سپس به آنها به شکلی کاملاً ملموس عنایت خدا را نشان داده بود. عیسی با حلقه آشنای خود نمی ماند، بلکه با کسانی می ماند که به تازگی با او در تماس بوده اند. و سپس کناره گیری می کند تا با پدرش تنها بماند و نماز بخواند و دوستانش چطور؟ آیا او اصلاً به آنها اهمیت نمی دهد؟ باید برای شاگردان سخت بوده باشد که عیسی آنها را به تنهایی به آن سوی دریاچه خطرناک فرستاد. بارها و بارها، مسیحیان او با این وجود بدون عیسی مبارزه کرده اند. آیا انسان نباید احساس کند که رها شده است؟ آیا وظیفه او این نیست که اول از دوستانش مراقبت کند - یا حداقل از چنین شب های طوفانی جلوگیری کند؟ ما در - حال غرق شدن هستیم و او چه می کند؟ او نماز می خواند

خدا را شکر که انجام می دهد، جماعت عزیز! زیرا وقتی عیسی دعا می کند، نگران «پرورش زندگی درونی مذهبی خود» نیست. هنگامی که عیسی دعا می کند، برای قوم خود نزد پدرش شفاعت می کند. او هرگز او را برای یک لحظه ناامید نکرد. بلکه به گونه ای از آنها مراقبت می کند که در بالاترین سطح برای آنها یک کلمه خوب بیان می کند - زیرا حتی با این همه پارو زدن و بادبان زدن و آب کشیدن با همه مدیریت بحران خودشان هرگز به توکل به خدا فکر نکرده بودند. آیا این اولین مورد نبود؟ و عیسی اکنون این وظیفه را برای آنها بر عهده می گیرد. اما عیسی در دعا متوقف نمی شود. هیچ کس که با جدیت و شور و اشتیاق برای سایر مردم نزد پدر آسمانی کار می کند، از انجام کاری که می تواند انجام دهد خودداری خواهد کرد. و بنابراین عیسی نیز در دنباله دوستان خود باقی می ماند. جایی که کمتر از او انتظار دارند به سراغشان می آید و خیلی به آنها نزدیک می شود. اما این در ابتدا او را آرام نمی کند. آنها چنان بر جهان بینی خود متمرکز شده اند که او نمی توانست در میان هرج و مرج با آنها روی آب ملاقات کند، که او را چیزی بیش از یک روح نمی بینند. و بنابراین ترس آنها فقط افزایش می یابد.

این تجربه برای بسیاری از ما ناآشنا خواهد بود. در واقع، به هیچ وجه بدیهی نیست که این عیسی را در وضعیت فاجعه بار زندگی خود یا زندگی اجتماعی بشناسیم و او را به نام صدا کنیم. حتی کسانی که مدت هاست با او همسفر بوده اند، گاهی فقط زیر آسمان آبی به دنبال او می گردند. اما در شب های طوفانی هم می توانیم با آن مواجه شویم. ممکن است او بخواهد در موقعیت های ترس عمیق به کمک ما بیاید، و ما متوجه نمی شویم که اوست، شاید حتی مانند شاگردان اینجا فکر کنیم: علاوه بر

طوفان و امواج، ارواح هم اکنون به سمت ما می‌آیند. تمام دانش معنوی و تمام تجربیات ایمانی قبلی در اینجا هیچ کمکی نمی‌کند. ایمانی که اکنون فقط به خود ایمان دارد نامیدانه از بین می‌رود. بدون قلبی که بیرون از خودم وصل شده است، نمی‌توانم هیچ تکیه‌گاهی پیدا کنم. «اما قبل از اینکه بحران تمام شود، عیسی خود را نشان می‌دهد: «خوشحال باشید، من هستم. نترسید وضعیت مشخص نمی‌کند که چه کسی به سمت ما می‌آید و واقعاً با چه کسی سر و کار داریم. کلام خود او شفافیت ایجاد می‌کند. و این خیلی بیشتر از منفی می‌گوید: من یک روح نیستم. عیسی می‌گوید: «من هستم. این فقط صدای آشنا نیست که طنین انداز می‌شود. این «من هستم» همچنین شامل تمام داستانی است که خداوند با قوم خود دارد، از بوته سوزان شروع می‌شود، جایی که او خود را به موسی معرفی کرد و سپس آنها را از دست مصریان آزاد کرد، آنها را ابتدا از دریا و سپس از صحرا هدایت کرد، آنها را به سرزمینی که شیر و عسل جاری بود رساند و سپس آنها را در تمام فراز و نشیب‌های تاریخ همراهی کرد.

هنگامی که عیسی خود را به این شکل به دوستانش معرفی می‌کند، به آنها می‌گوید: این تاریکی من است، طوفان من. هر شکنی که مانند کوه به سمت من می‌غلندت تحت کنترل من است. فکر می‌کنی الان همه چیز از دست رفته است؟ من هستم - لازم نیست بترسی. آیا احساس می‌کنید به شما خیانت شده و فروخته شده‌اید؟ این من هستم - تو تنها نیستی. و حتی اگر قایق واژگون شود و امواج بر سر شما برخورد کنند، باز هم در امان خواهید بود. هیچ قدرتی نیست که بتواند تو را از دستان خوب و "قوی من ربود. اما تو نباید بمیری - نه الان! - پس باد خاموش شد

2

خوب است که متیو داستان را با پیتر تعریف می‌کند. پیتر کسی است که همیشه می‌توانم به راحتی با او همذات‌پنداری کنم، کسی که واقعاً می‌خواهد مسیحی باشد و به عیسی علاقه دارد. بدون عیسی، او هیچ تفاوتی با سایر شاگردان نداشت. هیچ اشاره‌ای به فرماندهی کشتی طوفان زده یا روی آوردن به خدا در دعا نیست. اما اکنون که صدای عیسی را شنیده است دست برتر را به دست می‌آورد. چیزی که فراموش شده این است که او در کنار دیگران فقط از ترس فریاد می‌زد. عیسی، اینجاست، و اکنون پیتر فقط می‌خواهد نزد او برود. حتی اگر طوفان هنوز هم خشمگین باشد وضعیت برای او کاملاً تغییر کرده است.

به او دستور دادم که روی آب نزد تو بیاید، اگر تو هستی، پروردگارا. اگر شما آنجا هستید، پس من می‌توانم با اعتماد به شما، به انجام غیرممکن‌ها جرات کنم. اگر واقعاً شما هستید و به پیتر خود دستور می‌دهید که از روی آب بیاید، پس من هم می‌توانم از دریا عبور کنم و نمی‌گذارید غرق بشوم.»

به هر حال، پیتر نمی‌پرسد: "عیسی، لطفاً مرا بساز تا روی آب بروم." این در مورد نشان دادن قدرت ایمان خود نیست. پطرس تنها یک علاقه دارد: بودن با عیسی. این چیزی متفاوت از «درس عالی» است که گوته از این داستان گرفته است: «انسان در سخت‌ترین کار از طریق ایمان و شجاعت تازه پیروز می‌شود، اما اگر کوچک‌ترین شکی پیش بیاید بلافاصله از دست خواهد رفت. پطرس به عیسی می‌چسبد! اگر به او دستور بدهد، این کار را می‌کند وقتی خداوند فرمان می‌دهد، برای یک مسیحی اما و اگر وجود ندارد. زیرا در آن صورت، ارباب فرمانده، به یک معنا، مسئولیت کل کار را بر عهده می‌گیرد، و تنها کاری که پیروان او باید انجام دهند اعتماد به اطاعت است. این یک چیز است.

با این حال، چیز دیگری نیز مهم است. یک افسانه بودایی به ما می‌گوید که تا زمانی که یک راهب به بودا فکر می‌کند و در تفکر باقی می‌ماند، می‌تواند با خیال راحت روی آب راه برود. اما لحظه‌ای که تمرکز کاهش می‌یابد، کاهش می‌یابد. او توسط نیروی درونی خود حمل می‌شود.

پیتر نیز در ابتدا به نظر می‌رسد که توسط ایمان خود حمایت می‌شود. همانطور که او در حال غرق شدن است، او را با عنوان "مرد کم ایمان" خطاب می‌کند و از او می‌پرسد: "چرا شک داشتی؟" اما چگونه به ما کمک می‌کند که ایمان بیشتری داشته باشیم؟

درست است: آنچه عیسی می‌تواند انجام دهد، شاگردان او نیز می‌توانند انجام دهند، اگر و تا زمانی که ایمان داشته باشند. اما ایمان تا زمانی از بین می‌رود که به خود نگاه کند و بپرسد که آیا از قبل به اندازه کافی قوی است، آیا استقامت خواهد کرد، آیا به اندازه کافی میوه خواهد داد یا خیر. اگر چنین بپرسد، به فکر خود است نه به مولای خود که به او دل بسته است. یک ایمان سالم و زنده نیازی به بررسی مداوم نبض خود ندارد. او خود را فراموش می‌کند زیرا فقط یک چیز او را مجذوب خود می‌کند و بنابراین فقط یک چیز در ذهن دارد: عیسی.

و به همین دلیل است که او علاقه‌ای به معجزه ندارد. سیر داستان این امر را تأیید می‌کند: بیا اینجا و پطرس بیرون می‌رود تا نزد عیسی برود. او با اعتماد به او، در واقع چند قدم از آب به سمت عیسی برمی‌دارد. اما در اینجا شکستن‌ها می‌آیند. او چشم عیسی را از دست می‌دهد، از غیرممکن بودن وضعیت خود آگاه می‌شود و شروع به فرو رفتن می‌کند. و با این حال او چیزی یاد گرفته است. او به تکان دادن دست‌ها و لگد زدن به پاهایش بسنده نمی‌کند، اگرچه مطمئناً دوباره به تاکتیک‌های معمول مدیریت بحران خود متوسل شده است. اما تلاش‌های او به همین جا ختم نمی‌شود و هیچ کمکی به او نکرده‌اند. حالا او می‌داند با کدام آدرس تماس بگیرد. و بنابراین او فریاد می‌زند، غرغر می‌کند و خرخر می‌کند: "پروردگارا، مرا نجات بده!" در اینجا آمده است

— بلافاصله، عیسی بلافاصله آنجاست و او را می‌گیرد و هر دو سوار قایق می‌شوند»

نفس راحتی می‌کشیم. اگر روی آب راه بروید، داستان خبر خوبی نخواهد بود - البته با ایمانی عالی و قوی! - یکی از تمرینات واجب یک مسیحی بود. برای پیتر نتیجه‌ای نداشت، اما احتمالاً برای من تفاوت چندانی نداشت. اما این بارها و بارها نه تنها با پطرس، بلکه در مورد ما نیز اتفاق افتاده است. و بارها و بارها تکرار خواهد شد: عیسی ایمان ناتوان ما را حمل می‌کند. تسلی قوی همین است. حتی اگر ایمانمان دچار مشکل شود، نمی‌گذارد غرق شویم.

این به خصوص در پیتر زیباست. او گفت: «و حتی اگر مجبور شوم با تو بمیرم، تو را انکار نخواهم کرد». ما می‌دانیم که داستان چگونه ادامه یافت. «خداوند، من حاضرم با تو به زندان بروم و به مرگ بروم.» اما من برای شما دعا کردم تا ایمان شما از بین نرود. و درست همانطور که او برای پیتر ایستاد، او همچنین آرمان ما را در برابر خدا نمایندگی می‌کند و تلاش می‌کند تا اطمینان حاصل کند که ایمان شکننده ما به سمت شیطان نمی‌رود.

پطرس بعداً شاهزاده رسولان شد. اما هیچ کجا او را به عنوان یک قهرمان ایمان به تصویر نمی‌کشند. مسیحیت او شامل آن چیزی نیست که او در خود عرضه می‌کند، بلکه این است که پروردگارش پیوسته به سوی او دراز می‌کند و او را نگه می‌دارد. پطرس که "ایمان کمی" دارد، اولین نفر در حلقه شاگردان است. از طریق او به ما نشان داده می‌شود که انجیل چیست. جایی که همه چیز به عیسی بستگی دارد، حتی شکست می‌تواند یک رسول باشد. زیرا او به کمک مردم ستم‌دیده خود می‌آید و ایمان ناقص ما را حفظ می‌کند. و به همین دلیل است که می‌توانیم جرأت کنیم حتی در آن سوی آب قدمی به سوی او برداریم. آمین